

اسلام شناسی اجتماعی در ایران

---

## زن در گرداب شریعت

(زن و بنیادگرایان اسلامی در ایران)

توجه: برای تهیه کتاب به کتابفروشی‌های معتبر در اروپا و آمریکا و یا مرکز توزیع آن در آلمان، کتابفروشی فروغ تلفن: ۰۰۴۹۲۲۱۹۲۳۵۵۷۰۷ و فاکس ۰۰۴۹۲۲۱۲۰۱۹۸۷۸ مراجعه فرمائید.

آدرس برای اظهار نظر و اطلاعات:  
[ggheyredini@yahoo.com](mailto:ggheyredini@yahoo.com)

پروفسور رضا ایرملو

استاد جامعه شناسی - سوئد



فصل شش

تیب‌شناسی زنان ایران از دیدگاه

اسلام‌گرایان

## تیپ‌ها و تیپ‌شناسان

اسلام‌گرایانی که به موضوع زن پرداخته‌اند به تیپ‌های مختلف زنان اشاره کرده‌اند. این تیپ‌بندی گاهی آگاهانه بوده و زمانی ناآگاهانه که در هر صورت بیش از هر چیز محیط حیاتی و مناسبات و شبکه‌ی اجتماعی تیپ‌شناسان را معرفی می‌کند. مثلاً در رساله‌های ملاها تیپ‌های مورد بحث نمایانگر تصویری است که در حوزه‌های علمی‌ی مردانه از زن و جنسیت وجود دارد و رایج است.

درک حوزه‌ای و مدرسه‌ای از زن عموماً "محدود و مغشوش است. طلاب حوزه‌ها اکثراً" به خانواده‌های متعصب مذهبی تعلق دارند و از آغاز کودکی در درون سیستم تربیتی مبنی بر جدایی مطلق جنسی، هر سوال جنسی را ممنوع، شیطانی و جز منعیات فرض می‌کنند. اینان با چنین محدودیتی به مدرسه‌های دینی وارد می‌شوند و در جایی که اندیشیدن در مورد زن تابویی نابخشودنی است، با داستان‌ها و روایاتی به خواب می‌روند که هیچ مرزی برای زن‌بارگی مرد قایل نیست:

چند زنی و صیغه‌ی شرعی نه فقط حلال، بل که شواب است و صائقه‌ی جنسی حتی با مرگ مرد مومن نمی‌میرد. بر اساس تفسیرهای مردان محروم جنسی در مدارس آخوندی گویا وقتی مرد مومنی جان به جان آفرین می‌دهد، هنوز نوبت حساب و کتابش نرسیده صدها زن وسوسه‌گر ماهرو مأموریت می‌یابند تا عطش جنسی سیری ناپذیر وی را تا به روز قیامت و ورود به بهشت ابدی فروشانند. اینان هر روز به رنگ و شکلی در می‌آیند و هر شب از نو باکره می‌شوند تا بار دیگر معصومانه تسخیر شوند. آیات قرآنی نیز در تصویر خود از بهشت، از ارزانی "حوری‌های درشت چشم" (۱۱۰) و

---

(۱۱۰)۔ سوره‌ی الطور، آیه‌ی ۲۰.

"غلامانی که گویی مروارید نهفته‌اند" (۱۱۱) سخن می‌راند.

محیط مردانه‌ی مدرسه‌ها در عین انزوای کامل جنسی، اکثراً با تیپ‌های معینی از زنان تماس دارد و همین گروه از زنانند که رفته رفته در افکار طلاب تیپ‌بندی می‌شوند و کل جامعه را نمایندگی می‌کنند. از اینان گروه زنان زوار از همه مشخص‌ترند. اینان عموماً "مردم روستایی و ساده با باورهای مذهبی کودکانه‌اند. اکثراً التماس دعا دارند و عموماً مرثیه‌ای طلب می‌کنند تا شاید به وساطت طلاب مرثیه‌خوان دردی را درمان کنند، گره کاری را بگشایند، یا با اشک و ناله هم که شده، از ترس جهنم و شکنجه‌ی آن جهانی برهند. طلبایی که برای مرثیه‌خوانی به جلسات زنانه شهری دعوت می‌شوند، تجربه‌ی این ملاقات را با آب و تاب به دیگر طلاب زندانی در چهاردیواری مدرسه‌ها و سرگشته در میان احکام و تفاسیر و فتاوی بیان می‌کنند. گروه زنان صیغه‌ای، که در بین جمعیت زوار می‌لولند و در گوش مردان پچ پچ می‌کنند، تجربه‌ی نزدیک دیگری است و زنانی که دور و بر مدارس و حوزه‌ها و زیارتگاه‌ها پیدای‌شان نمی‌شود، تیپ زنان نامسلمانند. بر این مبنا است که اینان، همراه با همه‌ی شریعتمداران دیگری، در درجه‌ی اول جامعه‌ی زنان را به دوگروه عمده تقسیم می‌کنند:

– زنان خودی که متعهد و متعصب مذهبی و اهل التماس دعا و زیارت و روضه‌اند، و گروه زنانی غیر خودی که دور و بر مدرسه‌ها و زیارتگاه‌ها نمی‌پلکنند و شبیه زنان دور و برشان هم نیستند. اینان حتی اگر مسلمان و اهل نماز و روزه هم باشند، خود را موظف نمی‌بینند به هر سنت منطقی و غیرمنطقی اسلامی تن در دهند و خود را مقید به رفتار و حرکات و حتی لباس و آرایشی کنند که یا به زمان و مکان دیگری تعلق دارد، یا ساخته و پرداخته‌ی مردان شریعت‌نویس منزوی، اسیر توهمات جنسی و غرق در اوهام دنیای جدا افتاده‌ی در مدرسه، مکتب و حوزه‌های درسی قرن‌ها پیش است.

---

(۱۱۱) – سوره‌ی الطور، آیه‌ی ۲۴.

از اینان کسانی که در تهران و شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند، بخصوص آنان که به مشاغل اجتماعی می‌پردازند، دید وسیع‌تری نسبت به گروه‌بندی زنان دارند. آیت‌الله مطهری از این تیپ ملاحاست و به همین خاطر، تقسیم‌بندی وی از تقسیم‌بندی رایج جامعه‌ی زنان ایرانی به دو بخش سفید مذهبی و سیاه غیرمذهبی، فراتر می‌رود. وی در عین حال که در مقام وفاداری به تعلیمات مدرسه‌ای، زنان را به متعهد و غیرمتعهد اسلامی تقسیم می‌کند و در این مورد داد سخن می‌دهد، در بحث‌های هفتگی خود نشان می‌دهد که از وجود گروه‌های دیگری از زنان هم بی‌اطلاع نیست و می‌داند که گروه‌بندی زنان در ایران و تهران فقط به دو نیمه‌کردن جامعه به متعهد و غیرمتعهد اسلامی ختم نمی‌شود.

بی‌تردید در این میان تقسیم‌بندی آقای شریعتی کاملتر از هر تیپ‌بندی دیگری است. این تقسیم‌بندی آگاهانه انجام نیافته، ولی جمع‌بندی اشارات وی در این جا و آن جای کتاب نشان می‌دهد که او زنان ایران را به تیپ‌های مختلف تقسیم می‌کند و نسبت به هرکدام از این گروه‌ها و تیپ‌ها نظر و قضاوتی خاص، مثبت یا منفی، دارد. تقسیم‌بندی وی از آنجا ناشی می‌شود که او از تجربه‌ی درون‌خویشاوندی وسیعی برخوردار است: در یک خانواده‌ی متعهد اسلامی تربیت شده و رابطه‌ی خانوادگی‌ش تحت تأثیر تحصیل کلاسی و رفت و آمد با خانواده‌های تحصیل‌کرده‌ی اسلامی تا حدودی لیبرال‌تر از متعصبان مذهبی دیگر بوده است. ضمناً "در جامعه‌ی نسبتاً مدرن ایران آن روز درس خوانده و کار کرده و در اثر تماس با جمع به اصطلاح فکلی‌های دور و بر خود، خواهی‌نخواهی در مورد زندگی و روابط گروه‌های دیگر زنان اطلاعاتی کسب کرده و با آنان از دور و نزدیک آشناست. در ضمن سکونت در اروپا خواهی‌نخواهی در نگرش او نسبت به گروه‌بندی‌های زنان تأثیر گذاشته، و بین زنان اروپایی و ایرانی و یگانگی‌ها و تفاوت‌های جمعی و گروهی زنان این دو جامعه مقایسه‌ای ایجاد کرده است. به خاطر وسعت دید

اسلامگرایانه‌ی وی نسبت به گروه‌بندی‌های زنان است که این نگرش هنوز هم پایه‌ای برای ارزیابی تیپ‌های مختلف زنان از سوی لایه‌های عمدتاً تحصیل‌کرده‌ی اسلامگرا و بنیادگرا در درون جمهوری اسلامی است.

بی‌سبب نیست که هر از گاهی کسانی؛ مردی یا زنی از جمع بنیادگرایان اسلامی در ایران، به گوشه‌ای از گروه‌بندی اجتماعی و تیپ‌شناسی وی از زنان اشاره می‌کنند و برای برخورد با تیپ‌های زنانی که اساساً ریشه در تعلیمات علی شریعتی دارند، پیشنهادات به اصطلاح اصلاحی می‌دهند، یا گروه‌های شکار و کنترل "امر به معروف" براه می‌اندازند. پیشنهاد پرداخت بهای شیر مادران بدون درآمد از سوی پدران، که طبق مبانی شرعی به تنهایی حضانت فرزندان مشترک خود و زنش شناخته می‌شود، جزو یکی از این پیشنهادات اصلاحی است.

به سبب این ویژگی‌هاست که در اینجا تیپ‌شناسی علی شریعتی بر اساس کتاب "زن و اسلام شریعتی" نویسنده بیش از سایر گروه‌بندی‌های ارائه شده مورد بحث قرار می‌گیرد و سایر تیپ‌شناسی‌های ارائه شده، بر این اساس مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌گیرند.

## یکی منفور، دیگری مکروه

علی شریعتی، نه افزایش مصارف مردانه، بلکه فقط افزایش مصرف مواد آرایشی زنانه و به قول وی «مصرف پودر و ماتیک و ناخن و مژه‌ی دروغی» (پیشین، ص ۱۰۶) را نشانه‌ی گول خوردن زنان ایران و عامل غلطیدن کشور به دام استعمار مصرفی می‌داند و مسئولیت عمده‌ی آنرا به گردن تیپ جدیدی از زنان ایران می‌اندازد که در جاهای مختلف به نام‌های «زن اروپائی

مآب»، «زن روشنفکر»، «زن تحصیلکرده»، «زن متجدد»، «زن عروسکی جدید» و «مانکن گچی پشت ویتز» مشخص می‌شود. با این حساب از نظر وی فرقی بین این تیپ‌ها، مثلاً «تیپ «زن روشنفکر» ایرانی با تیپ «زن عروسکی جدید» نیست و گویا «زن تحصیلکرده» و «زن متجدد و اروپایی مآب» ایرانی همه همانند «مانکن گچی پشت ویتز» و «کنیزکان روز» اند. با این نظریه، گویا همه‌ی زنانی که خود را بیرون از حوزه نفوذ فرهنگ اسلامی می‌یابند، فقط به درد «شب‌های جنسیت» می‌خورند و به غیر از آنکه «مانکن‌های لوکس» باشند و همچون «ویتزهای مصرف» بکار آیند، به درد دیگری نمی‌خورند.

این تیپ التقاطی و صدچهره، در واقع تیپ عمومی زنان طبقه‌ی متوسط شهری ایران در دوره‌ی او است. همین قشر اجتماعی از زنان در تاریخ‌نگاری شریعتی در نقش‌های مختلف ظاهر می‌شود و هر بار نیز جز خانه‌خوابی و تخریب ارزش‌های اجتماعی و اسلامی کاری نمی‌کند و هم از این رو از انتقاد، سرزنش و نفرت او بی‌نصیب نمی‌ماند:

— «می‌بینی که چگونه دست پیدای این سنت‌گرای اُمل و دست مرموز و پنهان و آشکار آن «ترقیخواه متجدد»، در هم فشرده شده‌اند و هم را یاری می‌دهند تا همه چیز را در دنیای ما نابود کنند، تا ما را به شکل مصرف‌کننده‌ی رام و برده‌ی آرام درآورند و تا از دختران ما، «مانکن‌های گچی پشت ویتز» بسازند که نه زن شرقی‌اند و نه غربی. «عروسک‌فرنگی» های تو خالی و بزک‌کرده و گرم شده‌ای که نه احساس زن دپروز ما را دارند و نه شعور زن امروز آنها را. اسباب‌بازی‌های کوکی‌یی که نه «حواپند» و نه «آدم» پس نه «همسر اند» و نه «معشوق»، نه زن خانه‌اند و نه زن کار، نه در برابر فرزند احساس مسئولیت می‌کنند و نه در برابر مردم. نه، نه، نه! شتر مرغ‌هایی‌اند که نه بار می‌برند - که مرغ‌اند - و نه می‌پرند - که شترند! اینها، نوع «من درآورده‌ای» از زن‌اند، مونتاژ صنایع داخلی، با مارک‌قلابی «ساخت اروپا»، کالاهای فرنگی مآبی که مخصوص مصرف در بازارهای شرقی و اسلامی سفارش داده‌اند و طرح و قالب‌ریزی شده‌اند. مواد خامش را استعمار کهنه می‌دهد و استعمار نو، در کوره‌های آدم‌سوزی و خم‌های رنگرزی و دستگاه‌های مغزشوئی و فرهنگ‌زدائی و تخلیه‌ی معنوی و با

اسیدها و اکسیرهای کیمیای خناسی و بالاخره، در تکنولوژی ملت تراشی و نسل‌سازی و قالب‌های خودکار آدم‌ریزی خویش - که استعمار نو را پدید آورده است - آنها را بصورت «کنیزکان روز» برای «شب‌های جنسیت» و «مانکن‌های لوکس» برای «ریتترین‌های مصرف» می‌سازند و به نمایش می‌گذارند.» (پیشین، ص ۷۶)

«تیپ زن کهنه‌پرست سنتی» در نقطه مقابل این تیپ جدید و به نوعی هم طراز با آن به مقایسه کشیده می‌شود و بدین خاطر، وی رهایی زنان از دنیای رنج آور کهنه‌پرستان و تبدیل آنان به تیپ «متجدد و اروپایی مآب» را همانند درآمدن از چاله و افتادن به چاه بسیار گودتری ارزیابی می‌کند:

... «سنت‌گرای اُمَل متقدم، و سرمایه‌دار متجدد، با هم عملاً همکاری می‌کنند تا چنین تیپ تازه‌ای بوجود بیاید، یکی بنام «اخلاق و مذهب» و دیگری بنام «آزادی و پیشرفت» اُمَل‌های سنت‌پرست، زن را با تازیانه‌ی تعصب و ارتجاع می‌زنند و می‌رانند و بی‌آب و نان می‌گذارند و خشن و بی‌رحمانه، با او رفتار می‌کنند تا زن، دیوانه‌وار و چشم و گوش بسته از دست این عرقچین بسر ریش پهن متعصب و خشن، خود را در دامن نوازشگر آن کلاه سیلندری ریش‌بزی اندازد که آغوش برویش گشوده و با احترام او کلاه از سرش برداشته و به ادب، سر خم کرده و لبخندی مهربان و دلنشین تبارش می‌کند.» (پیشین، ص ۷۶)

وی در جای دیگر این دو تیپ سنتی و متجدد را با عبارت «یکی بستنی اکبر ریش» است و دیگری «آدامس خروس‌نشان» تعریف می‌کند (پیشین، ص ۴۴). بدین مفهوم اگر نیتی در پشت سر این مقایسه خوابیده باشد، باید گفت که در دیدگاه وی نیز زن جز برای بهره‌مندی مرد خلق نشده است و در همه حال مانده‌ای است خوردنی و خوش‌طعم ولی گول‌زننده و برای تفتن، چرا که در واقع نه بستنی اکبر ریش شکم را سیر می‌کند و نه لیسک خروس‌نشان. گویا آنکه که در این میان سرش کلاه می‌رود مصرف‌کننده‌ی زن‌ها، یعنی مرد است که با این تعبیر، نه نیازهایش از این برآورده می‌شود



و نه از آن.

می‌بینیم که این باور و ارزیابی از زن در امروزه روز هم عملکرد دارد و کسانی که انواع گشت‌های "امر به معروف و نهی از منکر" و گروه‌های سرکوب خواهران زینب را براه می‌اندازند، در واقع زنان را مواد مصرفی می‌پندارند که مثل "بستنی اکبر ریش و آدامس خروس نشان" آقای شریعتی هم فاقد صلاحیت اخلاقی و قدرت تشخیص نیک و بدند و هم همانند این مواد مصرفی تفتنی در همه حال "قابل خوردن"، "قابل تجاوز" و آماده‌ی تسلیم اند. با چنین استدلال است که اینان وظیفه‌ی حفظ آبرو و جلوگیری از انحراف و هرزگی زنان را برای خود و قدرت رژیم اسلامی قایل‌اند، نه برای زنان که بقول آقای شریعتی یا «بستنی اکبر ریش» اند یا «آدامس خروس نشان»، و لاجرم به همان حد هم فاقد صلاحیت فردی.

بدیهی است که زن و مرد به طور طبیعی نیازهای متقابل هم دیگر را پاسخ می‌دهند، ولی آنجا که مرد در مرکز هستی قرار می‌گیرد، این فقط وظیفه‌ی زن است که باید مرد را کاملاً ارضاء کند. این است که به باور این آقایان، زن و مرد غذای متقابل هم دیگر به حساب نمی‌آیند، بلکه این زن است که به غذای تفتنی مرد تشبیه می‌شود... غذایی که با این نظریه می‌شود خرید و چشید و دورش انداخت (صیغه کرد و گرفت و طلاق داد)، بی‌آنکه برای حق برابر و متقابل آن دل سوزاند. این به معنی متاع دیدن و شیء فرض کردن زن است و لزوماً با اندیشه‌ی امروزین برابری زن و مرد هیچ مرز مشترکی ندارد و علیه آن جبهه‌گیری می‌کند. محقق ترک عاریف تکین (۱۱۲) در تفسیر آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی آل عمران به موضوع مشابهی اشاره می‌کند و به متاع دنیوی بودن زنان، و همانند زر و سیم و اسبان و کشتزارها، برای آراستگی زندگی مردان خلق شدنشان انگشت می‌گذارد:

---

(۱۱۲)- Tekin: Mohammad ve ..., s. 33.

– "عشق او وابستگی) به زنان، پسران و مال هنگفت اعم از زر و سیم و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشتزارها، در چشم مردم آراسته شده است. اینها متاع (گذرای) زندگی دنیاست ... " (۱۱۳).

به نظر شریعتی این دو تیپ از زنان – یکی تیپ زن سنتی (زن شهرنشین خانواده‌های کهنه‌پرست اسلامی) و دیگری تیپ زن اروپایی مآب (زن شهرنشین طبقه‌ی متوسط) – دو سوی پروسه‌ی تحول زنان ایران به هنگام طرح این سخنرانی‌اند. وی و هم‌زمش در حسینیه‌ی ارشاد، شاهد آنند که هر چه زمان می‌گذرد، زنان شهرنشین ایران خود را از لباس و رفتار و طرز زندگی سنتی نجات می‌دهند و به جای آنها الگوهای جدید زندگی عموماً غربی را بر می‌گزینند. آنان آگاهانه به این نتیجه می‌رسند که اگر وضع به همین صورت ادامه یابد، بزودی دیگر کسی تن به زندگی سنتی و بازگشت به قواعد اسلامی در نخواهد داد. وقتی هم که مردم تغییر یافتند، چشم و گوششان باز شد و با واقعیات روز آشنا شدند، دیگر بنا به مثل معروف، "نه علی خواهد ماند و نه حوضش". این نگرانی است که علت توجه و مراجعه‌ی مطهری و سپس شریعتی به موضوع زن ایرانی را تشکیل می‌دهد و درست به خاطر جلوگیری از گسستن از آن و پیوستن به این نحوه‌ی زندگی است که آنان به تولید و عرضه‌ی الگوی بازسازی شده‌ی اسلامی دست می‌زنند تا به نظر خود با پذیرفتن تغییر شکل بتوانند محتوای اسلامی را نجات دهند و آنرا از مسیر طوفان تحولات بیرون بکشند.

---

(۱۱۳) – سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

## بدکاره های اروپایی الگوی زن متجدد ایرانی

انتقادات شریعتی از زندگی نوع اروپایی و مصیبتی که به نظر او با کسب برابری نسبی دامنگیر زنان اروپائی شده است، در جریان طرح الگوهای اروپایی در ایران سمت و سوی جدید می‌یابد. در این اظهار نظر جدید، همه‌ی زنان اروپایی در یک سطح قرار ندارند و همه به یکسان فدای لذت طلبی و سکس نمی‌شوند، بلکه در اقلیت مطلق هم که شده، زنان خوب اروپایی هم وجود دارند. زنان خوشبختی هم در اروپا یافت می‌شوند. زنان اهل کار و علم و دانش و تحقیق هم در اروپا زندگی می‌کنند. ولی «دستگاه فاسد» نمی‌گذارد که زنان ما آنان را بشناسند و حتی به عمد می‌کوشد تا زنان هرجایی و خودفروش بارها و کاباره‌های اروپایی را به مدل آرمانی و هدف تحول زنان ایرانی تبدیل کند:

– «زن اروپائی را که ما در ایران می‌شناسیم زن موجود در اروپا نیست، «زن اروپائی موجود در ایران است!» نه در کوچه‌ها و خیابانها، در تلویزیون و رادیو و مجلات زنانه‌ی «مارگو» و ارگان بدکاره‌های «روشنفکر»، «این هفته» و زبان و قلم متجددها و فرنگی مآب‌های ایران، چهره‌ای که ما بنام زن اروپائی می‌شناسیم ساخت ایران است، موتناژ مکی است، البته این نوع زنها که پشت مجله «زن‌روز» می‌بینیم در اروپا هم هستند اما در جاهای مخصوصی، و به عنوان «زن شب»! این غیر از «زن اروپایی» است. چنانکه «زن ایرانی» غیر از برخی از زنان مخصوص در ایران است که جنبه‌ی بین‌المللی دارند.

فقط بعضی از زن‌های اروپائی هستند که ما حق شناختنشان را داریم و باید همیشه همان‌ها را بشناسیم، آنهایی را که فیلم‌ها و مجله‌ها و تلویزیون‌های جنسی و رمان‌های جنسی نویسندگان جنسی ما نشان می‌دهند، و به عنوان تیپ کلی «زن اروپائی» به ما می‌شناسانند. حق نداریم آن دختر اروپائی را بشناسیم. که... (پیشین، ص ۷۱-۷۰)

اما، استعمار نو، که زمینه‌ساز استعمار نو است - آنچنان که استعمار کهنه به سود استعمار کهنه می‌کوشید تا زن را در جهل سنتی و انحطاط اجتماعی نگاه دارد - از اینان سخن نمی‌گوید. زیرا، استعمار هرگز دوست ندارد که

دختران ما، اروپائی فکر و کار کنند، اندیشمند و آزاد و تولید کننده باشند. او می‌کوشد از دختران ما تپپی بسازد که به «دختربار» موسوم است. (پیشین، ص ۷۵)

چنین است که زن ایرانی محبور می‌شود تا کسانی از اروپائیان را بشناسد که به قول وی:

... "عروسک بازیچه‌ی دون ژوان‌ها و برده‌ی پول و تجمل و جواهر و کنیزان مدنی‌اند که وقتی بکارند و برای مرد مطرح‌اند که قابل توجه و تمتع هوسبازان و شهوت‌رانان باشد و بعد از آن دوران، ماشینی است که اسقاط شده است." (شریعتی، ص ۷۴-۷۳).

از این طریق است که «دستگاه فاسد» مورد نظر شریعتی گویا زنان ایران را (که با این نظریه، فطرتاً موجوداتی احساساتی، زودباور، عاشق مصرف و آماده‌ی اغفال هستند) به مهره‌ی بازی خود تبدیل می‌کند، آنان را با سکس و همخوابگی، و در نتیجه بی‌خیالی و بی‌توجهی به وقایع روز مشغول می‌دارد و از طریق آنان به هدف خود برای فروش محصولات بنجل خود دست می‌یابد و اربابی و آقایی خود را تداوم می‌بخشد.

باز در همین رابطه است که برای اولین و آخرین بار و برخلاف همه‌ی متن کتاب، زندگی خانوادگی در اروپا را می‌ستاید، به استقلال زنان و دختران اروپایی و آزادی‌های آنان اعتراف می‌کند، خانواده‌ی «تک همسری» را، ولو آنکه با سیستم خانواده‌ی چند زنی اسلامی مغایر است، تأیید می‌کند و دیگر فکر نمی‌کند که "زن مستقل و آزاد اروپایی" حتماً خود و دیگران را به ضلالت و بدبختی دچار می‌کند.

این سازگاری و موافقت با زن و خانواده‌ی اروپایی، اما جز در این رابطه و برای محکوم کردن و بی‌ریشه نشان دادن زن و خانواده‌ی در حال تحول و تجدد ایرانی بکار نمی‌رود. در واقع، اصل دیدگاه این بنیادگرایان شریعت خواه حاکی

از آنست که:

— تحولات اروپایی زنان را به سوی زیر پا نهادن اخلاق و قراردادهای اجتماعی و پشت کردن به خانواده سوق داده است و در این میان، زنان ایرانی از گمراه ترین و فاسدترین زنان اروپایی تقلید می کنند.

به باور شریعتی نمونه‌ی کامل زنان گول خورده‌ی ایرانی «زن هیچ و پوچ»، «زن فرنگی مآب»، «زن متجدد» و همچنین «زن روشنفکر» تهرانی و دیگر شهرهای ایران است. در باور او همه‌ی آنان که لباس اسلامی از تن درآورده‌اند و پشت به دستورات شریعت اسلامی و شیعه‌گری کرده‌اند، گول خورده، خودباخته و بدکاره یا در حال بدکاره شدنند.

با آنکه مقایسه‌ی افاضات این آقایان نشان می‌دهد که «افتخار» طرح صریح این نگرش معیوب اجتماعی را باید به حساب آقای شریعتی «اصلاح طلب» نوشت تا آیت الله مطهری محافظه‌کار، ولی این دیدگاه نیز در بنیادگرایان اسلامی عمومی است. این نیز می‌رساند با آنکه آثار عینی چنین نگرش بیمارگونه در دوره‌ی تسلط رژیم اسلامی ظاهر شده، فرمول تئوریک آن خیلی پیش از استقرار رژیم اسلامی در ایران به وسیله‌ی این آقایان، بخصوص شریعتی تهیه شده است.

## تیپ زن زحمتکش

زنان زحمتکش ایرانی به پدران و شوهرانی تعلق دارند که تمکن مالی آنان در حدی نیست تا به آنان فرصت تحصیل و دانش و آموزش دینی بدهند. این تیپ از زنان اکثراً مدرسه نمی‌روند، کتاب نمی‌خوانند، آگاهی اجتماعی کافی ندارند و از حقوق بهتری هم برخوردار نیستند. این‌ها همه برای آن است که مردان آنان فقیرند، اما فقر طبق احکام دینی از آثار خواست و مصلحت الهی

است. طبق احکام دینی تن دادن بدین خواست و پذیرش سرنوشت طبقاتی، موجب رحمت الهی و پاداش اُخروی است (۱۱۴). به همین علت، به نظر شریعتی و همکاران:

— نه این گروه از زنان ایران به اندازه‌ای رشد اجتماعی دارند تا لایق روابط بهتر از آنکه هست باشند،

— نه اعمال‌شان قابل انتقاد و رفتارشان قابل اصلاح است، نه کمبودهاشان قابل درمان. آنان از جبر تحوّل هم به دورند و وقت لازم برای آموزش و مشغولیات مشابه را هم نمی‌یابند. در نتیجه، "زنان زحمتکش" نیازمند دعوت برای قبول زندگی «فاطمه وار» نیز نیستند (۱).

نباید فراموش کرد که اگر چه کسی نمی‌تواند در جایگاه طبقاتی و منزلت اجتماعی آنروز خانم فاطمه بنشیند، ولی برای "فاطمه وار" شدن لااقل باید به اندازه‌ی نسبی هم که شده از نعمات الهی برخوردار بود، و گرنه در دوره‌ی صدر اسلام نیز زنان مسلمان زحمتکش، بردگان، کنیزکان و حتی زنان کارگر و مستأجران اراضی و باغ‌های خانم فاطمه و همسرش در "فدک"، مدینه و خیبر — نه برای برابری با صاحب و ارباب خود دعوت می‌شدند،

— نه می‌توانستند و انتظارش را داشتند که به پای ولینعمت خود برسند و، — نه مجاز بودند این گونه خیالات غیر ممکن را در سر بپرورند. اینست که استدلال شریعتی در مورد این که باید این مردم و زنان زحمتکش و ندار و ناتوان را گذاشت و گذشت، از زاویه‌ی دید اسلامی قابل درک و توجیه است و از مسلمان معتقد و بنیادگرایی چون وی بیش از این انتظار نمی‌رود. به خاطر وجود چنین سنت اسلامی و سابقه‌ی تاریخی و همچنین ضرورت تبعیت از آیات قرآنی‌یی که فقر فقیران را نتیجه‌ی خواست و مصلحت الهی می‌داند، و

---

(۱۱۴) — سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲۸؛ سوره‌ی الزخرف، آیه‌ی ۳۲؛ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۱ و سایر.

حتی اقدام به تغییر آنرا ممنوع و علیه این مشیت می داند (۱۱۵)، شریعتی نسبت به زنان فقیر احساس احترام می کند، رنج و زحمت و دردمندی شان را می ستاید و فداکاری شان را گرامی می دارد، اما برای از بین بردن این فقر و نابرابری و رنج طبقاتی هیچ پیشنهادی نمی دهد و راه علاجی نمی جوید:

... "باید توجه داشت که اعتراض ما بر پدران متمکن و شوهرانی متمولی است که دختر و همسر خود را فقط بجرم زن بودن و احیانا «بنام دینداری و علاقه به مذهب از تحصیل علم و کسب کمال محروم می کنند، ولی دختران و زنانیکه تمکن مالی برای کسب علم ندارند و در خانه پدر و شوهر کار می کنند و زحمت می کشند بسیار شایسته تمجید و تحسین می باشند." (پیشین، ص ۹۹)

باید یادآوری کرد که شریعتی لزوماً می باید از نتایج بررسی هایی که در آنروز هم برای همه قابل دسترس بودند، اطلاع می داشت. بر اساس این بررسی ها، زنان خانواده های فقیر به سبب توأم بودن فقر اقتصادی و فرهنگی، اولین گروه قربانیان خشونت، شکنجه و بدرفتاری های درون خانواده اند و بیشتر از سایر گروه های زنان از نابرابری اجتماعی رنج می برند. خانواده های فقیر شهرنشین ایران ضمناً در صف اول آن نوع خانواده هایی قرار دارند که وی در آغاز بحث برای آنان دل می سوزاند و از ستم جنسی شان شکایت می کند. با این وجود وقتی نوبت برخورد با درد ها و دردمندی ها فرا می رسد، وی از این زنان محروم و زحمتکش برای عصیان علیه رنج و ظلمی که هم در خانواده و هم در جامعه به آنان روا می شود دعوتی به عمل نمی آورد و کاری بدانها ندارد. این البته کاری است شرعی و عملی است اسلامی.

---

(۱۱۵) ... سوره ی النحل، آیه ی ۷۱؛ سوره ی الزخرف، آیه ی ۳۲؛ سوره ی طه، آیه ی ۱۳۱ و سایر. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب نویسنده تحت عنوان: "مدینه ی فاضله ی ایرانی از امام زمان تا امام زمان"، ص ۷۰.

## تیپ زن روستایی و ایلیاتی

### ۱- تیپ زن ایده آلی

زنان ایلیاتی و روستایی اما در اندیشه‌های دکتر شریعتی جای ویژه‌ای دارند. آنان افرادی زحمتکش و در نتیجه شریف‌اند. با آنکه مردمانی تیره‌روز و دردمندند، ولی بدبختی و دردمندی را به آسانی تحمل می‌کنند، اهل گذشت و فداکاری‌اند و خود را همچون شمعی می‌سوزانند تا زندگی خانواده‌شان را گرم و روشن نگه‌دارند. هم از این روست که نه تنها احتیاجی به شرکت در مبارزات اجتماعی، رهایی از فقر و ستم و نیل به آزادی و برابری ندارند، بلکه قابل یادگیری اصول اسلامی و به قول وی "پای منبر نشستن" و کسب تربیت "فاطمه‌وار" هم نیستند. در واقع آنچه براننده‌ی این زنان است، فقط تکریم و ستایش است و برهم نزدن وضع موجودشان. انگاری از نظر شریعتی این زنان دردکشیده‌ی همه‌ی آنچه را دیگر زنان باید فرا بگیرند و بدست آورند، دارند و انجام می‌دهند.

این نکته نیز جالب است که این دسته از زنان بیشتر از زنان فقیر شهری مورد ستایش و تحسین قرار می‌گیرند، زیرا که زحمتکش‌تر و فداکارترند. زندگی روستائی در دیدگاه گذشته‌گرا، قبیله‌گرا و نوعاً "رومانتیک (۱۱۶)

---

(۱۱۶)۔ یک جهت‌گیری ایدئولوژیکی و هنری که در طول قرن ۱۸ اروپا نقش‌های مهمی در مقابله با مکتب‌های کلاسیسم و رنالیسم (واقعیت‌گرایی) ایفا کرد. این جهت‌گیری، محصول گردهم‌آیی عناصر چندی بود که از آن میان می‌توان به ایده‌آلیسم (ذهن‌گرایی)، ستایش احساسات عاطفی، شیدایی ذهنیات رویایی و زیبایی‌های ابتدایی بکر و دست‌نخورده، و بالاخره عشق به بازگشت به گذشته و مناطق بکر و دوردست اشاره کرد. این جهت‌گیری ایدئولوژیکی در نوع خود، هم ابتدایی‌گرایی بود، هم گرایش به بنیادگرایی روستایی را با خود داشت. شیلینگ، بایرون، جزو نمایندگان شناخته‌شده‌ی این گرایش در زمینه‌های مختلف بودند. نگاه کنید به: - Bonniers Lilla Uppslagsbok, Sweden.



بنیادگرایان اسلامی، پایه‌ی زندگی طبیعی است و بازگشت به زندگی اولیه‌ی صدها سال پیش، تنها راه رهایی بشر از مشکلات زندگی مدرن و جامعه‌ی شهری است. چنین است که متن ستایش‌آمیز شعرگونه‌ی شریعتی تقدیم زنان زحمتکش و محروم روستایی و ایلیاتی می‌شود:

— زن ایلی و روستائی ما هم در گله و مزرعه با مردش کار بیرون می‌کند و در تولید و درآمد سهم دارد. و هم در کارخانه؛ هم وجین می‌کند، علف می‌دهد، درو می‌کند، میوه و انگور و پنبه و... می‌چیند، چهارپایان را آب و علف می‌دهد، شیر می‌دوشد، از شیر کره و ماست و پنیر و کشک و غیره برای خورش یا فروش می‌سازد، پنبه و پشم می‌زند، نخ می‌ریسد، پارچه می‌یافتد، لباس می‌دوزد. و در عین حال بچه شیر می‌دهد، غذا می‌پزد و خانه را اداره می‌کند و احیانا در خانه هم کار تولیدی دستی و هنری دارد، هم همسر است و هم دایه و هم مادر و هم کارگر و هم هنرمند و هم خانه‌دار و هم پرستار. به آزادی نهالهای باغشان می‌روید و بیباکی قمریان صحراشان عشق می‌ورزد و عاشقانه همچون آهوان دشت‌های سرزمینشان بچه می‌زاید و مادری می‌کند و همچون کبوتران ماده به جفت خویش و به آشیانه‌ی خویش وفادار می‌ماند و در این خانه‌ی بی‌در و دیوار و با این پیوند بی‌بند و بی‌افسار، آزادی خویش را در ازای عشق، به همخانه و خویشاوند خویش می‌بخشد (آری، دارد که می‌بخشد، از او نمی‌گیرند تا بماند، که تا باز یافت بگریزد) و بالاخره پنجه‌هایش در مزرعه خاک می‌فشاند و در خانه طفلش را ناز می‌کند و در خواب خوابگاه شوی خسته‌اش را می‌نوازد و در بازار، زیباترین معجزه‌ی رنگ و نقش را می‌آفریند." (پیشین، ص ۱۰۰-۹۹)

می‌بینیم که شریعتی زن ایده‌آل خود را یافته است. وی پس از آنهمه گفتن و نوشتن علیه بهره‌کشی از کار و جان و مال زنان در برخورد با این موجودات تحت ظلم و ستم ایلیاتی یکپارچه ذوق و شوق می‌شود، همه‌ی گفته‌ها و نوشته‌های هومانستی‌اش را به کنار می‌نهد و تا به پای شعرخوانی و قصیده‌سرایی در مورد این نویافته‌های ایده‌آلی پیش می‌رود. این همه برای آنست که وی می‌خواهد زنان مورد خطاب خود را به روستا، زندگی ایلیاتی و مناسبات اولیه‌ای که از نظر مسایل و مشکلات مشابه جوامع ایستای دوره‌ی

اولیه‌ی اسلامند علاقمند کند و آنان را به روابط و امکاناتی فراخواند که در بیابان و صحرا حاکم است تا در تهران چند میلیونی و در حال تحول آن روز.

## ۲- در آن سوی شیشه‌های رنگین ستایش

زن و دختر ایلپاتی و عشایری برای شریعتی و همراهان بنیادگرای وی ناآشنا نیستند. اینان از زمانی که در رحم مادر سلولی بیش نیستند، حیات‌شان به مویی بسته است؛ باید شانس بیاورند تا از آسیب و حوادث و گرسنگی و کمبود مواد غذایی در شکم مادر نمانند، یا سرزا تلف نشوند، در همان سال اول زندگی با انواع اپیدمی‌ها، بیماری‌ها و آلودگی‌های محیط زیست جان نوازند و کمبود غذایی، عدم بهداشت و درمان، گرما و سرمای کوچ و حوادث و آفت‌های بیلاق و قشلاق را از سر بگذرانند. تازه، آنکه جان سالم بدر می‌برد از همان اوان کودکی تبدیل می‌شود به ابزار کار خانه و سیاه‌چادر، از قالی بافی و چرای دام و بره تا حمل کوزه‌های آب، شستن و رفتن و بافتن و مالداري و بالاخره شریک شدن در سرنوشت جان‌کننده مادر.

این انسان، نه دوره‌ی کودکی دارد، نه بازی بلد است و نه فرصت درس خواندن و مدرسه رفتن می‌یابد؛ و به جای همه‌ی اینها یاد می‌گیرد که تا جان دارد کار کند، تحمل و صبر داشته باشد و فرمان ببرد. دختر ایلپاتی فرصت بلوغ نمی‌یابد و زمانی که امتحان فرمانبری و بردباری خود را به زور کتک و دگتک پس داد، هنوز به سن بلوغ نرسیده به بهای ناچیز چند بز یا گوسفند به خانه و طایفه‌ای فروخته می‌شود تا با مردی زندگی کند که صاحب اوست. این زن، از آن پس تبدیل می‌شود به کارگر بی‌مزد، انسان بدون حق و حقوق، برده‌ی مطلق مرد و مطیع سنت‌ها و خرافات طایفه‌ای؛ و بالاخره در جایی که سیر کردن شکم مسأله‌ی اساسی انسان است، با انواع اپیدمی‌ها و بیماری‌ها می‌سازد و خواب دکتر و درمان و آب بهداشتی را هم نمی‌بیند،

چه رسد به آن که به هنگام درد و بیماری، مسکنی یا دارویی بیابد.

زن ایلیاتی عمری با نوزادی در شکم یا بچه‌ای در بغل کار می‌کند و جان می‌کند، ولی اگر این کارها و وظایف بیشمار، از خانه تا به کارگاه و چراگاه و دامداری، باعث خرسندی مرد و طایفه‌ی او است، هر کاری نیمی از جانش را به تاراج می‌برد. کار زحمت دارد، سخت و توانفرسا است، انرژی و توان می‌خواهد، استراحت و بازسازی لازم دارد، ولی او نه حق تعطیل کردن کارش را دارد، نه حق استراحت. کار می‌کند و تحمل می‌کند و حتی وقتی طعم دگنک خرکش شوهرش را در شانهِی ضعیف خود حس می‌کند، جیک نمی‌زند، یا رمق جیک‌زدن نمی‌یابد تا روزی که اگر در زایمان‌های متوالی سرزا ترفت، در سَنّی که به اندازه‌ی نصف عمر مردم شهری نیست، در زیر باری که دیگر رمق حملش را ندارد، جان بدهد.

این زن ستم‌کشیده، موجود ایده‌آلی شریعتی بنیادگرای اسلامی است و این زندگی و روابط آن، چیزیست که وی دوام و بقایش را آرزو می‌کند. چرا؟

### ۳- انگیزه‌های شرعی یک بنیادگرای متعصب

- رونوشت برابر اصل است

یکی از دلایل برای این‌گزینش و جانبداری بر می‌گردد به تقسیم کار جنسی در اسلام و حتی ادیان آسمانی قبل از آن. تقسیم کار جنسی در اسلام ریشه در سنت‌های قوم یهود و از آن پس در کتاب موسی دارد. تقسیم کار جنسی خیلی قبل از آمدن اسلام تقدیس شده و الهی و آسمانی به حساب آمده و از پیامبری به پیامبری و از قومی به قوم دیگر به ارث رسیده تا رسیده به اسلام. در واقع اسلام جز پذیرفتن این سنت‌های بازمانده از گذشته و در بهترین امکان ممکن، جز ایجاد تغییراتی نه چندان عمده در قوانین مندرج در کتاب موسی و سنت‌های دوره‌ی به اصطلاح جاهلیت کاری نکرده است. به

خاطر همین قرابت هم هست که تعریف شعرگونه‌ی شریعتی از زنان روستایی و عشایری در مفهوم برگرفته از متنی است که در بخش ۲۰ کتاب عهد قدیم آمده و به تحقیق نویسنده‌ی ترک، دَداوغلی (۱۱۷) به شرح زیر است:

– "زن (خوب!) شوهرش را با بدی‌ها که نه، بلکه با نیکی‌های سرتاسر عمرش پاس می‌دارد. پشم و پنبه می‌بافد. و با خواست و رضای خود دست‌هایش را به کار می‌برد. او همانند کشتی‌های تاجران است: نانش را از راه دور فراهم می‌کند. هنوز صبح نشده از جا بر می‌خیزد. زمین برای کشاورزی می‌خواهد و آنرا بدست می‌آورد. با دسترنج خود تولید می‌کند. طعم خوب تجارت را می‌چشد، و در هراس بوگرفتن دستانش نیست. قالی‌ها می‌بافد و می‌فروشد، و برای تاجران جنس تولید می‌کند، و به فردا با امید می‌نگرد. او نان تنبلی را بر خود حرام کرده است."

#### – فقر و دارایی در اسلام

علت دیگر بر می‌گردد به نحوه‌ی نگرش اسلام به موضوع فقر و زحمت و زحمتکش. وقتی فقر و ثروت خواست الهی به حساب می‌آید و وظیفه‌ی بندگان پذیرش آن است، بنیادگرایان ما هم حتی اگر بخواهند و انگیزه‌ی شخصی داشته باشند، وظیفه‌ی خود می‌بینند تا از درگیر شدن با مسایلی که ممنوع و حرام اعلام شده‌اند پرهیز کنند. آنان مجبورند در برخورد با زحمتکشان و موضوع کار و توزیع ثروت، مرزهای شرعی را رعایت کنند، از درگیر شدن با تابوها و محرمات مذهبی دوری گزینند و با این همه آیه‌ی قرآنی و دستور دینی و سنت و حدیث نبوی که همه امر به "پذیرش ثروت ثروتمندان و فقر فقیران" می‌دهند (۱۱۸) رو در رو نایستند. همه‌ی این منابع

---

(۱۱۷)- Meric Dadaoglu, s. 53.

(۱۱۸) – سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳۲؛ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۱؛ سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷۱، سوره‌ی الانعام، آیه‌ی ۱۶۵ و غیره.

برآیند که: زمین از آن خداوند است، به هر کس از بندگان که بخواهد به میراث می دهد ... (۱۱۹). هم از این رو، دارایی و نداری در اختیار خداست و به "... مصلحتی بستگی دارد که خداوند برگزیده و باید مورد احترام قرار گیرد (۱۲۰). با این معنی (۱۲۱)، آنان که داراوند حتی حق تقسیم اموال خود یا ندارها و بردگانشان را ندارند، چرا که اینکار جنگ علیه مشیت و خواست الهی و به معنی انکار حق خداوندی برای توزیع ثروت و دارایی روی زمین است.

البته برای این آقایان دلایل زمینی هم مهم اند و کمتر از دلایل آسمانی نیستند. اینان به هنگام طرح این مسایل می دانستند که پرداختن به موضوع ستم و فقر و بهره کشی زحمتکشان و اقدام برای تغییر سرنوشت آنان ایشان را با این خطر رو در رو می کند که پا روی دم بازاریان تهران بگذارند و اسلامیست‌ها و آخوندها و آخوندزاده‌های همراه و هواداران بازار در حسینیه‌ی ارشاد را به اعتراض وادارند. تازه ممکن بود در آن دوره‌ی کشاکش طبقاتی و اوج گیری جنگ چریکی در ایران، از سوی اتهام "کمونیست اسلامی" بودن را با چریک‌های اسلامی طرفدار جامعه‌ی "بی طبقه‌ی توحیدی" تقسیم کنند. در نتیجه، هم از اینرو هم از سوی دوستان اسلامی و آیات عظام مستوجب کیفر شناخته شوند، هم از طرف دستگاه حاکم توتالیتری که فرصت تبلیغ و آزادی سخنرانی را به پاداش تعهدات و عقاید اسلامی‌شان ارزانی‌شان کرده بود. این است که شریعتی و شرکای طرفدار بازگشت به نظام دوره‌ی اولیه‌ی اسلام را کاری نبود که فقر چه‌ها بر سر مردم و زنان ندار و زحمتکش ایران می آورد. آنان باید وضع موجود را می پذیرفتند و به جای دلسوزی به حال زحمتکشان شهر و روستا و افشاگری دردمندی آنان، وقت و نیروی خود را

(۱۱۹) - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲۸.

(۱۲۰) - نویسنده، "مدینه‌ی فاضله از امام زمان تا امام زمان"، ص ۷۴.

(۱۲۱) - سوره‌ی النحل، آیه‌ی ۷۱ و سوره‌ی الزخرف، آیه‌ی ۳۲.

صرف جلب شتونندگان عمدتاً جوان و محصل، از لایه‌های میانی جامعه‌ی شهری، خود در حسینیه‌ی ارشاد می‌کردند و می‌گذاشتند تا قانون جنگل نظام سرمایه‌داری - اشرافی حاکم بر ایران، حق دارایی و نداری همه را تعیین کند. کتاب‌های "نظام حقوق زن در اسلام" مطهری و "فاطمه فاطمه است" شریعتی، نشان می‌دهند که این آقایان خود را ناجی مذهبی و پیامبر مردم طبقه‌ی متوسط شهرنشین ایران می‌دانستند، نه مبلغ مردم محروم و مبارزه‌ی اجتماعی زحمتکشانی که به نظر اینان باید زحمتکش و در نتیجه قابل احترام و ستایش باقی بمانند. این جاست که استدلال شریعتی علیه یک تیپ مورد تنفر «که اینان نه تولیدکننده‌اند که مورد احترام باشند و نه فقیر و زحمتکش‌اند که بشود ستایش‌شان کرد» این پیام را همراه می‌آورد که:

— فقیر و زحمتکش تحت ستمی که جان می‌کند و کار می‌کند، لایق احترام و ستایش است، نه مستحق رهایی.

## از زن خانه‌دار تا به «هیچ و پوچ»

از نظر شریعتی، زن خانه‌دار موجودی است به نوعی پذیرفته شده و مورد قبول و بهمین خاطر هم هست که این تیپ از زنان نیز در حوزه‌ی جبریت تغییر و تکوین فاطمه‌واری وی جایی ندارند. این گروه از زنان بزرگترین بخش جامعه مورد خطاب او را تشکیل می‌دادند. نتایج سرشماری نفوس و مسکن در سال ۱۳۵۵ نشان می‌دهد که در کل کشور بالغ بر ۱۱ میلیون زن دهساله و بیشتر وجود داشته که کمی بیش از ۵ میلیون آن در شهرها زندگی می‌کردند. از این گروه تنها ۱،۵ میلیون، یعنی ۱۳ درصد کل زنان ده ساله و بیشتر خود را شاغل یا بیکار معرفی کرده بودند. یک میلیون از اینان ساکن روستاها بودند و نیم میلیون‌شان ساکن شهرها. این نسبت در سال ۱۳۴۵

حدود ۱۲ در صد بود" (۱۲۲). بر این اساس درصد زنان خانه دار در شهرها یا جمعیت زنان دهساله و بیشتر که نه کاری داشتند و نه حق و امکان این را داشتند که در بیرون از خانه به دنبال کاری بگردند، به حدود ۹۰ در صد کل جمعیت زنان بالغ می شد.

با این وجود، شریعتی مستقیماً این تیپ از زنان را از بقیه ی گروه های زنان جدا نمی کند جز وقتی که از یک تیپ «هیج و پوچ» سخن به میان می آورد و در آنجا به این حداقل رضایت می دهد که بگوید: «زن هیج و پوچ حتی زن خانه دار هم نیست» (پیشین، ص ۱۰۱). در این مفهوم، زن خانه دار - اگر چه او هم به تعبیر وی «در خانه ی پدر فقط گنده شده و دیگر هیج» - در زمینه هایی به زن تیپ زحمتکش نزدیک است، چرا که او هم در خانه متعلق به شوهرش:

- کار می کند،

- شوهر داری می کند،

- بچه داری می کند،

- آشپزی می کند،

- اداره داخلی خانه را هم به عهده دارد و در ضمن مدعی دخالت در امور خارج از خانه و تقسیم مجدد کار با شوهرش هم نیست. این جاست که زنان خانه دار به نسبت این نزدیکی به زحمتکشان از ستایش وی برخوردار می شوند. منتها در این باب هم از محتوی کار و رنج این گروه حرفی نمی زند و کار زیاد و سهم ناچیز این گروه از زنان را به سکوت برگزار می کند.

با این وجود، زنان خانه دار آن جا که در جلسات انجمن های زنان شرکت می کنند یا در ملا عام بدون حجاب اسلامی ظاهر می شوند و به "خریده های غیر ضروری" دست می زنند، به اندازه ی آلوده شدنشان در این امور "غیر شرعی" از محکومیت و مسئولیت زنی که "هیج و پوچ" نام می گیرد سهم می برند.

---

(۱۲۲) - مهرانگیز کار، ص ۱۱۰.

اما «زن هیچ و پوچ»، وقتی که حرف از مصرف و وقت گذرانی و داشتن نوکر و کلفت در میان است، زن اشرافی است، زمانی که از تجمع در حمام‌های زنانه و پارتهای شبه اسلامی حرف به میان می‌آید، زن سنتی خانه‌دار و حمام عمومی برو است، و موقعی که از شرکت و فعالیتش در انجمن‌های زنان مورد نقد قرار می‌گیرد، به زن طبقه متوسط شهری و تیپ «زن متجدد» و امروزی تغییر موقعیت می‌دهد. شاید سبب این مخلوط کردن‌ها آن است که هر سه این گروه‌های زنان به یک اندازه مورد انتقاد شریعتی قرار می‌گیرند، یعنی:

- زن اشرافی به سبب بهره‌کشی، مصرف و مشغولیات غیر اسلامی‌اش،
  - زن سنتی خانه‌دار به سبب نداشتن تربیت اسلامی بنیادگرا و
  - زن متجدد بدان علت که «دستگاه» داخل و خارج را نمایندگی می‌کند و پشت به سنت‌های اسلامی کرده‌است.
- با این حساب می‌توان گفت که:

«زن هیچ و پوچ» از دید شریعتی هر زن ایرانی، شهرنشین، طبقه متوسط و متوسط به بالا با لباس و آرایش و زندگی تحول یافته و غربی شده است. این همان قشر از زنان ایران است که بعداً در دوره‌ی تسلط بنیادگرایان اسلامی بیشترین ستم، کنترل، محدودیت و محرومیت را تحمل کرده‌اند. در واقع، شریعتی در ابراز تنفر از زنان متجدد ایران تنها نبوده است و با سایر اسلام‌ست‌های بنیادگرا و شریعتمدار و همه‌ی آخوندها و آخوندزاده‌هایی که با فرهنگ دیگری تربیت یافته‌اند، شریک است:

- «زن هیچ و پوچ» همین زن خانه‌نشین است که فقط به کار خانه‌داری می‌خورد و بچه‌داری اما چون امکانات مالی دارد کلفت و آشپز و نوکر و دایه استخدام می‌کند و اینها خانه‌داری می‌کنند و بچه‌داری و او زن خانه‌داری می‌ماند که خانه‌داری نمی‌کند. چون روستائی نیست در مزرعه



تولید نمی‌کند، چون دامدار نیست با شویش فکر همکاری ندارد، چون اروپائی نیست کار خارج ندارد، چون تحصیلکرده نیست فکر نمی‌کند؛ چون سواد ندارد کتاب نمی‌خواند و نمی‌نویسد چون نیاموخته، صنعتی و هنری ندارد و چون دایه دارد بچه شیر نمی‌دهد؛ و چون نوکر دارد خرید خانه نمی‌کند، و چون کلفت گرفته خانه‌داری ندارد؛ چون پرستاری دارد بچه‌داری نمی‌کند؛ چون آشپز دارد، غذا نمی‌پزد و چون «اف‌اف» دارد در خانه را هم باز نمی‌کند. پس این چه جور موجودی است؟ پس این موجود زنده چه کار می‌کند؟ چه نقشی در این دنیا دارد؟ هیچ! مگر می‌شود زنی جزء هیچکدام از تیپ‌های موجود شرق و غرب، قدیم و جدید نباشد؟ نه زن مزرعه، نه زن صحرا، نه زن اداره، نه زن کارخانه، نه زن مدرسه، نه زن بیمارستان، نه زن هنر و نه زن علم و کتاب و قلم و نه زن خانه‌داری و بچه‌داری و نه حتی مبتذل‌ترین نوعش همین «زن روز»! آری ایشان «زن شب جمعه‌اند».

آخر اینها کارشان چیست؟ اینها؟ «خانم خانه»‌اند. «آقا بی‌بی»‌های سابق، شغلشان چیست؟ مصرف و فقط مصرف. وقتشان را چگونه می‌گذرانند؟ وقتشان را؟ اتفاقاً خیلی هم مشغولند و شب و روز گرفتار، و مشغولیاتشان هم بیش از آن زن روستائی صد هنر است؛ مثلاً چه می‌کنند؟ غیبت، حسدورزی، تظاهر، توالی، تجمل، رقابت، تهمت، تکبر، ادعا، خودنمایی، نق نق، ناز، ادا، اطوار، عشوه، غمزه، دروغ.

— همیشه، سر این «خانم خانه» گرم بوده؛ در تیپ زندگی و روابط اجتماعی قدیم، می‌توانست این «خلأ وحشتناک» عمر و پوچی وجودش را پر کند؛ حمام‌های زنانه، هفته‌ای یکبار، سیناری بود با شرکت همه‌ی خانم‌های محترمه و مخدرات مکرمه که بیکاری و بیدردی و رفاه، آنانرا همکار و همدرد و هم طبقه‌ی یکدیگر ساخته بود تا بنشینند و هر یک از بزرگترین و افتخارآمیزترین حادثه زندگی هفتگی‌شان، به راست یا به دروغ یا زبان‌های گوناگون بی‌زبان‌ی، برای هم حکایت کنند و فخر فروشیها و به سر هم کوفتن‌ها و خیال‌پردازی‌ها و جعلیات شیرین برای جبران کمبودهای روانی!

— اکنون حمام‌های زنانه برای این طبقه‌ی مرفه بسته شده است و مدرنیسم «حمام خانه»، آنانرا از آن تالارهای اجتماعات «چهل‌ستون - چهل‌پنجره» که هفته‌ای یک روز تمام را در آن مشغول بودند، محروم ساخته است و بجای آنها، «انجمن‌های زنان» در نام‌های مختلف باز شده و خانمهای پوچ محترمه را از درون خانه‌ها به این حمامهای سرد بی‌آب و بی‌بخار زنانه می‌خواند. پارتی‌های شبه مذهبی یا مذهبی قدیم هم دیگر دارد جمع می‌شود، سفره‌های نذری و روضه‌های فصلی و مجلس عقیقه و قربانی و زایمان و آتش‌پشت پا و

فعالیت های عروس یابی و صید داماد و غیره کم کم از رنگ و رونق می افتد." (پیشین، ص ۱۰۲)

### تیپ دختران "زن هیچ و پوچ"

دختر «زن هیچ و پوچ» اما موجودی است متفاوت از مادر و اطرافیانش. او در دوران تحول است و بادهای تند در زندگی اش می وزد. او در مدرسه و دانشگاه درس می خواند و در جستجوی یک زندگی نو و متفاوت به هر سو سرک می کشد و حتی گویا در جلسات مذهبی مدرن شده ی حسینیّه ی ارشاد، با لباس "مینی ژوپ" روز هم که شده ظاهر می شود. بدین جهت، «دختر زن هیچ و پوچ» لزوماً هیچ و پوچ نیست. او یک نمونه ی جدید از نسلی است که بین دو دنیای کهنه و نو - دنیای کهنه ی مادر و دنیای نو جامعه شهری در حال تحول آنروز - سرگردان است و هم از این رو برای علی شریعتی که به فکر شکار هوادار در نقطه ی تلاقی این دو دنیاست، جالب توجه می نماید:

— اما دختر این خانم - که متعلق به نسل و فصل دیگری است - در یک «عالم برزخ» زندگی می کند. برزخ به هر دو معنی. این عالم «خانم بزرگ» برای او مجموعه ای از حماقت های مرسوم و مجسم است و سربندیهای زشت خفه کننده! (پیشین، ص ۱۰۶).

از آن جا که به عقیده ی این آقایان بنیادگرا هر گزینشی در ایران آنروز، یا باید به راه ضلالت "اروپا مآبی" می رفت یا به راه رستگاری "اسلام بنیادگرا"، پس «دختر زن هیچ و پوچ» همانند ماده ی خامی است برای تبدیل شدن به این یا آن. اما از آنجا که به باور شریعتی این تیپ از دختران، از زندگی بی بو و بی خاصیت مادرانشان به تنگ آمده اند، پس شانس زیادی دارند که

به راه راست هدایت شوند. این جاست که این تیپ جدید در مرکز تیپ‌های مورد خطاب جای می‌گیرد، و حتی از همه‌ی آثار نامطلوب مادر و خانواده و محیط تربیتی خود پاک شده و به موجودی تبدیل می‌شود که می‌تواند و می‌خواهد برخلاف تربیت و تأثیر مادر «هیچ و پوچ» خود پشت به گذشته کند و به «شخصیت انسانی و به ایمان و اخلاق اسلامی» روی آورد.

در واقع، نشانه‌گیری به سوی مادر "هیچ و پوچ" و زنان مدرن طبقه‌ی متوسط شهرنشین و حمله‌ی بی‌امان به زندگی به قولی "سرد و بی‌ارزش و بی‌هویت" آنان نیز از آن جا ناشی می‌شود که به دختران و جوانان این طبقه و گروه اجتماعی پیام داده شود تا خود را از دنباله‌روی مادران و زندگی هیچ و پوچ آنان نجات دهند و تا امکانش را دارند و غرق این زندگی فروریخته و بی‌خاصیت نشده‌اند، راه "اسلام نجات‌دهنده‌ی" آقایان را انتخاب کنند:

— حجاب اسلامی به تن کنند،

— احکام و عبادات شرعی را به جای آورند و

به عنوان فاطمه‌ی زمان — آنچه که بعداً "خواهران زینب خوانده شدند — خود را تحت فرمان رهبران و علمای اسلام قرار دهند.

اسلام‌گرایان حسینیه‌ی ارشاد به درستی دریافتند که شهرنشینان ایران و از آن میان تهران‌نشینان، به سبب تغییرات سریع زندگی شهری و شتاب گرفتن تضاد بین عناصر سنتی و مدرن در نهادهای مختلف اجتماعی، دچار مشکلات ناشی از بحران هویت‌اند. این بحران در نسل جوانی که خود را در مرکز این کشاکش فرهنگی و اقتصادی می‌یافت، تأثیر بیشتری داشت و واکنش‌های آشکاری از مخالفت و ضدیت با تحولات و تغییرات را به همراه می‌آورد. این اختلافات در عین حال به درون خانواده‌ها هم رسوخ کرده بود و جوانان و دختران را به راهی می‌برد که با راه مادران‌شان نمی‌خواند. این بود که جمع مبلغان بنیادگرا در حسینیه‌ی ارشاد بیشترین سرمایه‌ی خود را روی این بخش از جامعه متمرکز کرده بودند. مطهری در مجله‌ی زنان وابسته به

رژیم، در مورد وظایف اسلامی زنان مطلب می‌نوشت و شریعتی هم تمام هم و غم خود را صرف این می‌کرد تا تضاد موجود بین نسل‌ها، از جمله بین دختران و مادران را عمده کند و این گروه اجتماعی را برای پذیرش اسلام بنیادگرا و به قول خودش "اسلام راستین" و "شیعه‌ی علوی" قانع و به سوی آن جذب کند:

— "می‌خواهد بگیرد، اما بکجا؟ صدای دعوتی که او را در قطب مقابل بخود می‌خواند از پارتیها است و دانسینگ‌ها و سورپریزها و بارها و کلوب‌های شبانه و کافه‌تریاهای کثیفی که عده‌ای که او را تنها به عنوان یک «شکار مفت جنسی» می‌نگرند، انتظارش را می‌کشند." (پیشین، ص ۱۰۴)

"احساس می‌کند که گویی او، تنها به جرم دختر بودن، یک «جنس قاچاق خطرناکی» است که باید در گوشه‌ی خانه مخفی بماند تا یک «قاچاقچی محرم» بیاید و او را به حرمسرای خودش ببرد و در آنجا، تنها صحنه‌ی جولان وجودش فاصله مطبخ و بستر باشد، زیرا تنها شکم آقا و زیر شکم آقا است که به او فلسفه‌ی وجودی می‌دهند و رسالت انسانی! و آقا، حتی در احساسات مذهبی و جلسات دینی اش او را شرکت نمی‌دهد." (پیشین، ص ۱۰۴)

می‌بینیم که در این دیدگاه «دختر زن هیچ و پوچ» هم موجودی چند شخصیتی است: وی در جایی دختری است که در دنیای بی‌خبرانه‌ی اشرافیت و فضای دودآلود و هوس‌انگیز کافه‌ها و کاباره‌ها، با رقص و جشن و آمیزش‌های بی‌قید و بند جنسی آمیخته است و در جای دیگر دختر "زنی سنتی" است که هیچ چیز از مادر خود یاد نمی‌گیرد، جز آن که «چادر به سر کند و به بهانه‌ی خرید ول بگردد، طلا بخرد و گران خری کند» و یا در خانه بنشیند و به «جنس قاچاق خطرناکی» تبدیل شود و خود را برای خدمت در حرمسرای آنچنانی آماده کند.

گویی این چندگانگی دختران از چندگانگی زنان و مادران «هیچ و پوچ» به ارث رسیده است. در عین حال، همانگونه که مادران هیچ و پوچ، زنان اقشار

مختلف طبقه متوسط شهری را نمایندگی می‌کنند، دختران آنان نیز جوانانی هستند امروزی و برخاسته از لایه‌های مختلف طبقه متوسط شهرنشین. اما اینان گویا بر خلاف مادران‌شان راه رستگاری در پیش رو دارند و به همین سبب در زمره‌ی کسانی‌اند که باید سخن حق را از زبان این پیغمبران بنیادگرا بشنوند و راه جدید اسلام شیعی بنیادگرای در حال شکل‌گیری را از اینان یاد بگیرند. به سبب این ویژگی‌هاست که اگر تیپ زن ایلیاتی و روستایی اصیل‌ترین زن ایده‌آلی وی است، «دختر مادر هیچ و پوچ» عمده‌ترین هدف تبلیغات اسلامی آقایان اسلام‌یست‌های بنیادگرا را تشکیل می‌دهند.

اتفاقاتی که پس از این دوره در ایران افتاد، نشان داد که نشانه‌گیری این پرچمداران بنیادگرا در زمان خود بسیار حساب‌شده و پیشرفته بود. اما با وجود همه‌ی ترفندهای شریعت‌خواهان، "دختران مادران هیچ و پوچ"، نسل درس‌خوانده و تربیت‌شده در خانواده‌های متعدد از لایه‌های میانی شهری ایران، از همه‌ی این سدهای شریعت‌خواهی گذشتند و پرچم مبارزه با رژیم و ستم جنسی آن را به دوش کشیدند. این قشر از دختران و جوانان بیشترین بار مبارزه و زندانی و اعدام را به دوش کشیدند و حتی سال‌ها پس از استقرار رژیم اسلامی به مبارزه‌ی خود برای رهایی از روسری و اینفورم اسلامی ادامه دادند. این همه نشان می‌دهد که این آقایان نقطه‌ی ثقل مبارزه و مقاومت را می‌شناختند و از نیرو و توان رهایی‌بخش زنان ایران خبر داشتند و به همین سبب، بیشترین نیروی خود را برای کنترل نسل زنان مدرن و متعدد و کنترل و بدنام کردن آنان به کار بردند.

حوادث امروز گواهی می‌دهند که سال‌ها تبلیغ، سرکوب و حمله‌ی حزب‌اللهی‌ها و "خواهران زینب" رژیم جمهوری اسلامی برای مجبور کردن این دختران به تبعیت و بوسه زدن بر قدر اسلامی خود کفایت نکرده است. تشکیل دادگاه‌های ویژه‌ای که آنان را به خاطر هر حرکت و حتی دو سانت بالا و پائین بودن روسری فاحشه می‌خوانند و همچون مجرمین مجازات می‌کنند، نیروی مقاومت اینان را نشکسته است. فرهنگ مقاومت زنان ایران از خانواده

تا به جامعه ریشه دواینده است. مردم در جایی که با شلاق و زندان و سرکوب تهدید می‌شوند، اجباراً تن به روسری و اونیفورم اسلامی می‌دهند، ولی با فراهم آمدن کوچک‌ترین امکان، خود را از سمبل‌های کنیزی و نابرابری می‌رهانند. زنان متجدد در خانه و میان دوستان و آشنایان خود لباس دلخواه خود را به تن می‌کنند و در جمع مختلط مردانه و زنانه حاضر می‌شوند و جدایی جنسی را به سخره می‌گیرند. اینان که چنین بی‌باک و پرتوانند، فرزندان آن مادران به اصطلاح "هیچ و پوچ" و تربیت شدگان دختران تحصیل‌کرده و دانشگاه‌دیده‌ای‌اند که آقای شریعتی و همکاران برای اصلاح و هدایت‌شان به سوی نظم اسلامی می‌کوشیدند. پروسه‌ی اجتماعی امروز نشان می‌دهد که این معلمان بزرگ شریعت‌خواه و وارثان به حق‌شان در جمهوری اسلامی، هنوز هم موفق نشده‌اند که زنان را از مرکز ثقل مبارزه‌ی آزادی‌بخش بیرون برانند و ریشه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی ایران را بخشکانند.